

✱ من شما را می‌شناسم

هم چنان برای رویدادهای مختلف اجرا و گزارشگری می‌کنم؛ گرچه گاهی دعوت‌هایی از تلویزیون هم دارم اما بنا به علایق خودم و البته بخش نامه‌های درون سازمانی ترجیح می‌دهم این هست که در داخل رادیو ادامه فعالیت داشته باشم و مردم الحمدالله محبت خودشان را به بنده دارند. چند وقت پیش رفته بودم جنوب و جزیره هنگام. یک نقطه کاملاً دور از مرکز و شاید کم‌امکانات اما خیلی جالب بود که وقتی داخل کشتی سلام و علیک کردم یک خانمی به من نزدیک شد و گفت من ساکن جزیره هنگام هستم و شما را و صدای شما را می‌شناسم! شما گزارشگر راه شب بودید.

✱ نقل خاطره‌ها

خاطره‌های زیادی از محبت مردم دارم به حدی که گاهی وقت‌ها به عنوان واسطه خواستگاری از من دعوت می‌کردند یا این‌که یک بار من می‌خواستم بروم سفر حج اما پاسپورتم گم شده بود. رفته اداره گذرنامه. به رغم همه مشکلات و مراحل سختی که در آن موقع بود، وقتی سلام و علیک کردم سرهنگی از جای خودش بلند شد و آمد مرا در بغل گرفت و کمی گریست و گفت پدرم که به تازگی فوت کرده و در یکی از روستاهای کرمانشاه بود شما را خیلی دوست داشت و با همین محبت پاسپورت من در حالی که باید مدت‌ها در انتظار می‌ماندم در عرض یکی دو روز درست شد.

✱ چند کار تازه

من همیشه دوست داشتم کار مؤثر انجام بدهم و نگاه فرهنگی به موضوعات دارم. دوست داشتم همیشه یک رادیو محیطی ایجاد کنم و اولین بار این اتفاق را برای کهریزک رقم زدم. خدا کمک کرد من با یکی از دوستانی که تخصص در ساخت استودیو داشت و از کارکنان سازمان بود مشورت کردم و خواهش داشتم که در این زمینه به من کمک کند. شکر خدا این اتفاق افتاد و این رادیو در حال فعالیت است و با این تجربه، در جاهای دیگر هم به مناسبت‌های مختلف و یا موقعیت‌های متفاوت این اتفاق رقم خورد و رادیوهای محیطی را توانستم ایجاد کنم.

✱ تنها صداست که می‌ماند

به قول معروف «تنها صداست که می‌ماند»؛ هنوز صدای من در بعضی جاها خارج از محیط رادیو پخش می‌شود. مثلاً در قطارها دعای سفر که پخش می‌شود صدای بنده هست که به سفارش وزیر راه و شهرسازی آن را قرائت کردم و یا صدای اعلام وضعیت قرمز در زمان دفاع مقدس صدای بنده بود که این‌گونه شروع می‌شد «توجه! توجه! علامتی که هم اکنون می‌شنوید اعلام خطر یا وضعیت قرمز است و معنی و مفهوم آن این است که حمله هوایی انجام خواهد شد. محل کار خود را ترک و به پناهگاه بروید.» علاوه بر این، بیست سال خبرنگار جنایی بودم و با خطرات مختلفی روبه‌رو شدم و تجربه‌های مختلفی را کسب کردم؛ من به اصالت و عینیت و واقعی بودن گزارش بیش از اندازه معتقد هستم و باید گزارش بتواند هر آنچه در محیط هست را به مخاطب منتقل کند و او را آگاهی ببخشد. گاهی برای تهیه یک گزارش هزار کیلومتر بیشتر مثلاً تا بندرعباس می‌رفتم و دوباره این مسیر را برمی‌گشتم.

برش



گزارشگری در لحظه‌های خطر

معتقدم که گزارش رادیویی و شنیداری برای باورپذیر شدن باید حتماً در محل انجام بگیرد که نمونه‌های زیادی از این موضوع را من در استان‌های مختلف داشتم و همواره برای تهیه گزارش خودم را در موقعیت‌های سخت و حتی پرخطر قرار می‌دادم که همین موضوع باعث می‌شد تا هم مردم و هم مسئولان به گزارش‌هایی که ارسال می‌شد توجه داشته باشند و از قبل این نوع گزارش‌ها مشکلات زیادی الحمدالله حل شد. در تهیه گزارش با حضور در محیط واقعی و با پرهیز از گفت‌وگوی تلفنی تصویرسازی ذهنی دقیقی در مخاطب ایجاد می‌کنم و مسئولان هم با حقیقت و واقعیت مشکلات روبه‌رو می‌شوند. مثلاً من در تمام زلزله‌ها در محل زلزله بودم. یا به کارخانه‌های مختلف تولیدی می‌روم و یا مشکلات مطرح‌شده توسط مردم را از نزدیک دنبال می‌کنم که توصیه می‌کنم گزارشگران جوان نیز همین کار را انجام بدهند.

روایتی از سال‌ها فعالیت حرفه‌ای عباس سنجرى، پیشکسوت رادیو در گفت‌وگو با او

گزارشی از یک گزارشگر



مرتضی سنجرى

رسانه با همه ابعاد پیشرفت اعجاب‌انگیز خودش، خاستگاه‌هایی دارد که می‌توان رادیو را یکی از این خاستگاه‌های مؤثر بر تمام شئون رسانه دانست و مسلمان در طول زمان به دلایل متعددی فرازونشیب‌هایی داشته است. اصالت و جودی رادیو و پایه‌های حرفه‌ای بودن در آن و مخاطبین خاص این نوع رسانه عواملی هستند که نمی‌توان از کنار آنها گذشت و این پایه‌های وجودی و عناصر و اجزاء تشکیل دهنده، در مجموع هویتی را به رادیو می‌بخشند که با هیچ رسانه دیگری قابل مقایسه نیست. رادیو در ذات خود رسانه‌ای است شنیداری که یکی از اجزا و یا بهتر بگوییم از اصلی‌ترین اجزای انسانی آن وجود مجریان، گویندگان و گزارشگران هستند که به این رسانه لحظه به لحظه جان می‌بخشند و آن را به کمال هستی خود یعنی محبوبیت در بین مخاطبین می‌رسانند. صدا اصلی‌ترین مولفه و ویژگی ماندگار رادیو است که از نای و حنجره گویندگان خارج می‌شود و این سطر شعر معروف است که می‌گوید «تنها صداست که می‌ماند»، صدایی از جنس عاشقانه‌ها و آشنایی‌ها مثل صدای «عباس سنجرى» که نزدیک به ۴۰ سال است صدای او از روی موج تمام شبکه‌های رادیویی سراسری و استانی شنیده می‌شود و برای همه آشناست. عباس سنجرى که مبتکر شیوه خاصی از گزارشگری هم هست، هنوز خودش را یک گزارشگر میدانی رادیو می‌داند و با عشق در استودیوهای مختلف رادیو پشت میکروفون نفس می‌زند و صدا تولید می‌کند؛ مثل شب‌هایی که در «راه شب» یا در «پیام سلامتی جبهه» همیشه امید و زندگی را با گزارش‌هایش به جامعه ارسال می‌کرد. می‌خواستم با او در خصوص موضوعات فنی و کم‌وکیف موضوع گزارشگری صحبت کنیم اما تعلق او به عرصه گزارش و صداقتش در بیان این تعلق چنان بود که غرق در خاطره‌هایش شدیم و حاصل آن بیان چگونگی تولیدات برخی گزارش‌های به یادماندنی او به شرح آنچه در ادامه می‌خوانید شد.

عزیزا... محمدی

از اهالی قلم



✱ آغاز کار با اکبر عبدی و حمید لولایی

من متولد ۱۳۳۸ در تهران هستم و از چهار سالگی وقتی پدرم یک رادیو کوچک با باکس قرمز خرید عاشق رادیو شدم و همیشه در دوران کودکی برایم یک سؤال وجود داشت که چه کسانی داخل این رادیو کار می‌کنند و چگونه! کار هنری را به اتفاق آقای اکبر عبدی و حمید لولایی سال ۱۳۵۸ در فرهنگسرای نیاوران شروع کردم و سال ۱۳۶۰ وارد رادیو شدم و به عنوان گزارشگر و گوینده و مجری کارم را ادامه دادم.

✱ رفتن به جبهه‌های نبرد

یکی از ویژگی‌های کاری من این بود که برای هر گزارشی که می‌خواستم تهیه کنم حتماً باید اطلاعات دقیق و مستند و میدانی به دست می‌آوردم و این ویژگی کاری گزارش‌های تهیه‌شده من را تا حدودی متمایز می‌کرد که نمونه‌ها و خاطرات زیادی از این شیوه کار کردن دارم. اوایل انقلاب و جنگ، سازمان صدا و سیما ماشین‌های پاترولی به رنگ زرد و آبی داشت که ما با این ماشین‌ها به مأموریت می‌رفتیم و من به جبهه‌ها هم سر می‌زدم. آن زمان تا مدت‌ها شاید پیغامی از سوی رزمندگان به خانواده‌ها نمی‌رسید و همین موضوع موجبات نگرانی خانواده‌ها را رقم می‌زد و من برنامه‌ای تحت عنوان «پیام سلامتی جبهه» را از طریق رادیو سراسری گزارش کردم و هر روز در نقطه‌ای رزمندگان جمع می‌شدند و پیام سلامتی خودشان را از طریق رادیو اعلام می‌کردند.

✱ ماجرای ارسال گزارش‌ها

خدا رحمت کند آقای عاملی را، برنامه‌راه شب برای ایشان بود و من گزارش‌های آن را از جبهه می‌گرفتم و حال و هوای جبهه را با خط نودال اهواز و یا از طریق یکی از شرکت‌های کالا می‌فرستادم و راه شب به شدت مورد توجه مردم بود و خیلی زود بخشی از فرهنگ مؤثر جامعه شد. گزارش‌های راه شب به حدی تأثیرگذار بودند که مردم آن را به عنوان یک مرجع محسوب می‌کردند. یک شب آقای جهانگیری، تهیه‌کننده برنامه گفت که از طریق یک صفحه روزنامه کیهان عکس دختری را دیده‌ام که بیمار سرطانی است و نیاز به کمک دارد. من به هر نحو بود آدرس او را به دست آوردم. یک شب رفتم درب منزل آنها در خیابان شیراز جنوبی؛ دختری بود که گفته بود: هم‌وطن کمک کن من زنده بمانم. من با او گفت‌وگویی کردم و در داخل گزارش از مردم خواستم که برای درمان او کمک کنند و آدرس و شماره تلفن و شماره حساب را هم دادم. آقای نوشادی مجری برنامه بود. ما گزارش را رفتیم و دو ساعت بعد خبر رسید که علاوه بر بعضی شرکت‌ها، بیش از دویست سیصد نفر آمدند درب منزل آنها برای کمک و ما مجدداً خودمان را رساندیم به منزل آنها. این گزارش باعث شده بود بیش از پنج میلیون تومان در آن مقطع زمانی در عرض همان دو ساعت برای درمان آن دختر بچه جمع شود که یک اتفاق بی‌نظیر اجتماعی و رسانه‌ای بود که از این طریق آن دختر بچه رفت برای درمان در آمریکا که البته متأسفانه نتیجه مطلوبی هم حاصل نشد اما بعد از آن محور برنامه کلا عوض شد و تأثیر رسانه به چشم آمد و کار خدا پسندانه نمود پیدا کرد.